

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)

سال سوم، شماره اول، پیاپی ۹، بهار ۱۳۸۸، ص ۷۴-۵۵

چشم خروس

علی اکبر احمدی دارانی* - اکرم هراتیان**

چکیده

چشم خروس در شاهنامه و دیگر متون فارسی فراوان به کار رفته است. شاعران و نویسندگان به صورتی ثابت و تقلیدی از پیشینیان، آن را مظهر آراستگی، صفا و سرخی آورده‌اند؛ اما چشم خروس هیچ کدام از این ویژگیها را ندارد یا دست کم این ویژگیها در آن برجسته نیست که مورد توجه شاعران قرار گرفته باشد. محققان برای تطبیق این ویژگیها با چشم خروس اظهارنظرهایی کرده‌اند و با توجه به اهمیت خروس در ایران باستان، چشم خروس را برگرفته از آن فرهنگ می‌دانند یا آن را با عین الدیک عربی تطبیق می‌دهند، حتی آن را با آدونیس، در فرهنگ یونانی برابر دانسته‌اند. جستجو در متون، نکته‌ای ظریف را به اثبات می‌رساند که تاکنون به آن توجه نشده است. در این نوشتار کوشیده‌ایم، با ارائه مستندات نشان دهیم که منظور از چشم خروس، چشم تذرو است. تذرو با نام خروس و خروس دشتی در متون به کار رفته است و چشمی زیبا دارد و ویژگی آراستگی، صفا و سرخی در مورد چشم تذرو مصداق پیدا می‌کند.

واژه‌های کلیدی

چشم خروس، شاهنامه، عین الدیک، آدونیس، خروس دشتی، تذرو

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان aliakbar_ahmadidarani@yahoo.com

** مربی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان

مقدمه

در مقدمه شاهنامه فردوسی، در «گفتار اندر ستایش پیغمبر»، این بیت آمده است:

یکی پهن کشتی به سان عروس بیاراسته همچو چشم خروس

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۹ / ۱)

آرای فراوانی در تطبیق چشم خروس با تشبیهی که در این بیت، بواسطه وجه شبه «آراستگی» ایجاد شده، ابراز گردیده است. آنچه در این باره گفته‌اند:

الف) «خروس در نزد ایرانیان قدیم به معنی پیک سروش - فرشته شب زنده‌داری - دانسته شده، و مژده دهنده سپری شدن تاریکی و برآمدن فروغ روزاست». (فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۴)

ب) «چشم خروس: وجه شبه، نهایت جذابیت و زیبایی و رنگارنگی است... کشتی بزرگی همچون عروس، آذین یافته و چون چشم خروس، زیبا و رنگارنگ [پدیدار شد]... «بینهن سفینه کالروس، مجلوه فی زینتها کعین الدیک». (فردوسی، ۱۳۸۰: ۴۰)

ج) «چشم خروس در پندارشناسی شاهنامه نمود و نشانه زیبایی است». (کزازی، ۱۳۷۹: ۱ / ۲۰۹)

د) «در این میانه، کشتی همچون عروس در عرصه دریاست. کشتی که «پهن» است، یعنی موجب اطمینان دل و دیده است که در برابر طوفانها و گردابها مقاوم است و نیز کشتی که افق را بروشنی می‌بیند، همچون چشم خروس است، نافذ و بی‌قرار و هوشمند». (مهاجرانی، ۱۳۷۲: ۱۵۵)

ه) چشم خروس بارها نگاره زیبایی و روشنایی و آراستگی گشته است و این باید مربوط باشد به تقدس این پرنده در آیین زردشت که خروس با آواز خود در سپیده‌دم دیو تاریکی و خواب را می‌راند. (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۲۰)

و) در فرهنگنامه جانوران در ذیل مدخل «خروس»: «چشم خروس به عنوان نماد زیبایی و آراستگی، در اشعار حماسی و بعدها در تغزل [ارجاع به فرهنگ ایران باستان، ص ۳۱۵] به کار رفته است. سپس گفته پاول هرن در اساس اشتقاق فارسی: «از آن جایی که این همه صفات را که شاهنامه برای چشم خروس شمرده نمی‌توان، در چشم خروس دید؛ باید ریشه این تصویر نیز از عقاید زرتشتی نسبت به خروس سرچشمه گرفته و از آن جا وارد زبان حماسه شده باشد. به عبارت دیگر تصویر چشم خروس از ساخته‌های فردوسی نیست؛ بلکه قبل از او و حتی در دوران باستان جزو تصویرات حماسی بوده است». مؤلف فرهنگنامه جانوران، در ادامه سخن، به تصویر چشم خروس و روایی آن در ادب عرب

اشاره می‌کند و بیتی از اعشی، می‌آورد:

وَ كَأْسٍ كَعَيْنِ الدَّيْكِ بَاكَرَتْ حَدُّهَا بِفَتِيَانٍ صَدَقِ وَالنَّوَاقِيسُ تُضْرَبُ

[جام شرابی است که تندی و تیزی آن چون چشم خروسی است که بر جوانان راستگوی صبح کرده؛ در حالی که ناقوسها به صدا در آمده است.]

و گفته جاحظ را در معنا و علت این تشبیه نقل می‌کند: اول سرخی چشم خروس و دیگر صفا و روشنی چنان که در وصف شراب گفته می‌شود. به قول آملی، صاحب نفایس الفنون نیز اشاره می‌کند: «و بعيد التشبيه آن است که وجه شبه امور کثیره باشد، چنانکه در تشبیه آتش به چشم خروس». مؤلف فرهنگنامه جانوران، از همه اینها نتیجه می‌گیرد که مراد از چشم خروس در توصیفات و احیاناً صحنه‌های تغزلی، سرخی و آراستگی و روشنی است و در صحنه‌های حماسی و جنگی می‌توان آن را دلیل بر حدت و تیزی و صلابت دانست. (عبداللهی، ۱۳۸۱: ۳۴۸)

(ز) در شرح دیگری از شاهنامه، در ذیل همین بیت به عین الدیک و مثل‌های عربی مانند «أصفي من عين الديك»، اشاره شده است و این گونه شرح کرده‌اند: «همچو چشم خروس در اوج پاکیزگی و روشنی... ترجمه مثل گونه بسیار زیبا و آراسته از کعین الدیک». سپس شارح، نمونه‌هایی از شاعران عرب آورده و در نهایت بیت را به این صورت معنا کرده‌اند: «در میان کشتی‌ها، کشتی فراخ و پهناوری هست که همچون عروس، نخست زیباست و همچون چشم خروس در اوج آراستگی و پاکیزگی است». (فردوسی، ۱۳۸۵: ۴۵)

(ح) چشم خروس در بیتی معروف از سعدی، مورد توجه شارحان واقع شده است:

لب بر لبی چو چشم خروس ابلهی بود برداشتن به گفته ییّه‌ده خروس

«به آواز بی‌موقع و یاوه خروس لب از لبی به سرخ فامی چشم خروس بر گرفتن، ابلهی است. چشم خروس (به عربی: عین الدیک) دانه‌ای است سرخ‌رنگ، شبیه چشم خروس که خال سیاهی در میان دارد؛ در این جا کنایه از لب معشوق (رک لغتنامه). ثعالبی نیز در شفافیت باده نوشته است: اصفی من عین الدیک، غرالسیر ۶۹۳». (سعدی، ۱۳۶۹: ۴۶)

(ط) نام دانه سرخی به شکل چشم خروس نیز هست؛ وجه شبه در این جا زیبایی و گلگونی و آراستگی است، فردوسی نیز فرماید: میانه یکی خوب کشتی عروس... (سعدی، ۱۳۶۷: ۴۶۷)

چشم خروس در برخی از فرهنگ‌های لغت، نیز وارد شده است:

ی) «چشم خروس و چشم خروسان: کنایه از شراب انگوری سرخ بود... و چشم خروس دانه‌ای سرخ که سرش سیاه بود نیز گویند و به هندی کهنکچی خوانند». (انجو شیرازی، ۱۳۵۱: ۳ / ۲۰۳)^۱

ک) «چشم خروس: گیاهی است از تیره پروانه‌واران جزو تیره پیچیها که برگهایش مرکب و یکی از برگچه‌هایش تبدیل به پیچی شده که می‌تواند به دور نباتات دیگر بیچد، و آن جزو گیاهان بومی هندوستان و جنوب شرقی آسیاست؛ عشقه چشم خروس، شجرة العقد، عین الدیک». (معین، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۲۸۹)

ل) «دانه سرخ‌رنگی که خال سیاهی در وسط دارد و شبیه چشم خروس است و کنایه از سرخ‌رنگ و لب معشوق و شراب سرخ را بدان تشبیه کنند». (عفیفی، ۱۳۷۶: ۱ / ۶۴۳)

م) «چشم خروس: دانه‌ای باشد سرخ‌رنگ شبیه به چشم خروس و خال سیاهی در میان دارد». (دهخدا، ۱۳۳۸: ۱۷ / ۱۹۹)

ن) «چشم خروس (آدونیس) adonis ۱. گلی به رنگ زرد که فقط هنگام تابش خورشید باز می‌شود و خشک کرده آن مصرف دارویی دارد. ۲. این گیاه که بیشتر در مزارع می‌روید، قسمتهای آن سمی است و انواع آن در فصلهای مختلف سال دیده می‌شود: چشم خروس». (انوری، ۱۳۸۲: ۱ / ۷۱)

و) «دانه‌ای زیبا و سرخ که خالی سیاه در میان دارد». (تابکی، ۱۳۸۶: ۵۸)

نقد و بررسی

اینکه وجه شبه؛ یعنی آراستگی (← ب، ج، ه، و، ط) را از خود بیت گرفته‌اند، باز راهی به دهی است؛ اما آنچه گفته‌اند، نافذ و بی‌قرار و هوشمند (← د) دقیق و پذیرفتنی نیست.

گروهی که معتقدند، فردوسی در این مورد از ادب ایران باستان متأثر شده است، (← الف، ه، و). نتوانسته‌اند، دلیلی برای مشبه به قرار گرفتن چشم خروس بیابند. با وجود آنکه خروس در آیین زردشتی جایگاه ویژه‌ای دارد و این پرنده مقدس در محیط زندگانی ایرانیان می‌زیسته است، از آراستگی و زیبایی چشمش، نمونه‌ای پیشتر از فردوسی در شعر فارسی نیافتیم. (← الف، ه، و)^۲

توجه شارحان. (← ب، و، ز، ح) به عین الدیک هم مشکلی را نمی‌گشاید، چون دقیقاً ترجمه عربی چشم خروس فارسی است. شاید این گروه پنداشته‌اند که فردوسی تحت تأثیر ادب عرب، این ترکیب را به کار برده است یا چون در شعر عرب مشابهی دارد، در شعر فارسی هم، مانند بسیاری دیگر از همانندی‌ها در بین فرهنگ و ادب عرب و فارسی، وجود دارد و برای تأیید حدس خود، به مثلها و

شعرهای شاعران معروف عرب پیش از فردوسی، (← و، ز) یا به مقدمه ترجمه عربی بنداری استناد و اشاره کرده‌اند (← ب)؛ غافل از آنکه بخش مقدمه، از بنداری نیست و قدمتی ندارد و از عبدالوهاب عزّام، مصحح آن متن است و ایشان هم چشم خروس را به عین الدیک ترجمه کرده است^۳

تطبیق چشم خروس با دانه سرخ رنگی که خال سیاهی در میان دارد (← ی، ل، م، و) یا پیوند آن با گلی به همین نام (← ک، ن)، نوعی گریز از حقیقت است. چشم خروس در حقیقت، نام چشم پرنده‌ای است، و سپس مجازاً به علاقه مشابهت، نام گل، گیاه و یا دانه‌ای شده است.

الف: خروس دو مصداق دارد. (خروس / تذرو)

از نمونه‌هایی که در میان متون یافتیم و دقت در قرینه‌ها، باید چشم خروس، چشم تذرو باشد، نه چشم خروس معروف. آنچه باعث قوت گرفتن این حدس شد، دو بیت از متن شاهنامه است:

چو چشم تذروان یکی چشمه دید یکی جام زرین برو پر نیند

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۷/۲)

تذروان زرین و طاوس زر همه سینه و چشمه‌هاشان گهر

(همان، ۳۳۶/۷)

تشبیهی که در بیت اول به کار رفته است؛ یعنی تشبیه چشمه، به چشم تذروان و گوهرین بودن چشم تذروان در بیت دوم، ذهن را به چشم خروس در شاهنامه، معطوف می‌کند و این تصور را به وجود می‌آورد که شاید منظور از تذرو، در این نمونه‌ها خروس باشد و منظور از چشم خروس در شاهنامه، چشم تذرو است یا خروس دو مصداق داشته است؛ خروس و تذرو.

با این مطلب جستجو در منابع گوناگون تأیید می‌شود که در شاهنامه و برخی متون که وجه شبه آراستگی، سرخی و صفا و روشنی است، منظور از چشم خروس، چشم تذرو است.

۱) در کتاب ذخیره خوارزمشاهی نوشته سید اسماعیل جرجانی، در ذیل «گفتار دوم از قرابادین تتمه ذخیره خوارزمشاهی در یاد کردن داروها و معجون‌های مرکّب»، آمده است:

«و آزمودن دیگر آن است کی [= که] خروس دشتی را بگیرند؛ یعنی تذروی و او را شربت‌ی تریاق بدهند...» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۶۹۲)^۴

از آنجا که ذخیره خوارزمشاهی، متنی علمی-پزشکی است و زبان و نثری علمی دارد و از هر گونه مجاز و تشبیه و به طور کلی از ابهام‌ها و تسامح‌هایی که گاهی در متون ادبی یافت می‌شود^۵ خالیست؛ این عبارت تأییدی بر حدس ماست که تذرو نام دیگری به نام خروس دشتی دارد.

۲) توصیفی که از چشم تذرو، در عجایب المخلوقات طوسی شده است، هر شک و شبهه‌ای را می‌زداید: «تذرو مرغیست لطیف، آراسته، لونه‌ای غریب دارد و به قصه راست نیاید مگر به دیدن و چشمی دارد بغایت نیکو و از طاووس آراسته‌تر بسیار...» (طوسی، ۱۳۴۵: ۵۲۶)

۳) در نزهت نامه علایی، تألیف شهردان بن ابی‌الخیر تذرو و دراج مدخلی جداگانه دارد و در ویژگی‌های خروس معروف آمده است: «منقار خُرد، چشم سیاه [نه سرخ رنگ]، روی مانند گل...» (شهردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۱۵۵)

۴) در فرهنگ‌های متأخر نیز تذرو و خروس را مترادف آورده‌اند: «جوربور: بر وزن روز کور پرنده‌ای است، صحرایی شبیه به خروس که آن را تذرو نیز گویند». (انجو شیرازی، ۱۳۵۱: ۲/ ۱۹۶۵)

«تذرو: تذرج است که مرغ صحرایی شبیه به خروس باشد». (خلف تبریزی، ۱۳۵۷: ۱/ ۴۷۸)

«تذرو: به معنی خروس صحرایی». (رامپوری، ۱۳۶۳: ۱۹۹)

«قرقال: [تذرو] از بعضی زبان‌دانان به تحقیق پیوسته که تذرو است و آن خروس صحرایی است». (پادشاه، ۱۳۳۶: ۳۲۳۶)

«تذرو: مرغ صحرایی شبیه به خروس». (ناظم الأطبّا، ۱۳۴۳: ۲/ ۸۳۹)

۵) در کتاب اساس اشتقاق فارسی نام دیگر تذرو، خروس کولی - خروس کوهی یا جنگلی است. (← هرن، ۱۳۵۶: ۶۱۶)

۶) آنان که چشم خروس را گیاه یا گلی دانسته‌اند (← ک، ن) ظاهراً متوجه نبوده‌اند که در بین فرنگیان آنچه به عنوان Adonis (چشم خروس) شناخته شده است، دقیقاً با (Pheasant 's eye)؛ یعنی چشم تذرو، برابر است.^۶

۷) معاصران، تذرو را به لحاظ شباهت فراوان - بدون آگاهی از نظر گذشتگان - به خروس تشبیه کرده‌اند: «اطراف مازندران؛ یعنی شهر ساری که محل سکونت ما بود، قرقاول [تذرو] زیاد داشت و اگر این مرغ زیبای قشنگ را خروس جنگلی بخوانند یا طاووس مازندرانی بگویند، اغراق نگفته‌اند. آن‌قدر قشنگ و خوش خط و خال و زیباست که مافوق ندارد، بسیار بسیار قشنگ است». (ظل‌السلطان، ۱۳۶۲: ۴۱)

۸) هنوز هم در برخی مناطق آن را به صورت «خروس باغی» می‌گویند. (← عطّار نیشابوری، «مقدمه»، ۱۳۸۴: ۱۷۵)

ب: ویژگی‌های چشم خروس (= تذرو) در شعر فارسی

۱- چشم خروس آراسته است. یکی از معناهای «آراستن» زیورکردن، زیب و زینت دادن است.

(←نوشین، ۱۳۸۵: ۱۹) شاید در تصویر ذهنی شاعران، بویژه فردوسی، تذرو مانند زنی است که دور تا دور چشم خود را به زیبایی آراسته و آرایش کرده است.

یکی بهن کشتی به سان عروس «بیاراسته» همچو «چشم خروس»

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۹/۱)

چو دانست گرگین که آمد عروس همه دشت ازو شد چو «چشم خروس»

(همان، ۱۷/۵)

صفت «خودآرای» در این بیت به نظامی، قابل توجه است:

شنیدم که روباه رنگین به روس «خودآرای» باشد چو «چشم خروس»

سر انجام کاید اجل سوی او وبال تن او شود سوی او

(←دهخدا، ۱۳۵۷: ۲/۸۱۵)

۲- در بیت‌هایی که آراستن برای لشکریان و نظم و ترتیب آنها به کار رفته است، نظم و ترتیب دادن و مرتب کردن و به معنای آنچه امروز، آرایش جنگی می‌گوییم، با آرایشی که در چشم خروس (= تذرو) تصور می‌کرده‌اند، پیوند خورده است.

بزد نای مهرباب و بر بست کوس «بیاراست» لشکر چو «چشم خروس»

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱/۲۳۱)

به شادی برآمد ز درگاه کوس «بیاراست» میدان چو «چشم خروس»

(همان، ۱/۲۴۰)

بزد نای رویین و بر بست کوس «بیاراست» لشکر چو «چشم خروس»

(همان، ۲/۴۲)

زمین شد به کردار «چشم خروس» ز بس «رنگ و آرایش» و پیل و کوس

(همان، ۴/۱۷۴)

بفرمود تا طوس بر بست کوس «بیاراست» لشکر چو «چشم خروس»

(همان، ۴/۱۹۲)

«بیاراست» لشکر چو «چشم خروس» ابا زنگ زرین و پیلان و کوس

(همان، ۵/۱۴۶)

۳- در این بیتها وجه شبه، صفا و روشنی است:

یکی جامِ زرینِ برو پر نید (همان، ۹۷/۲)	چو «چشمِ تذروان» یکی چشمه دید
هوا شد به کردار «چشمِ خروس» (همان، ۴۱/۷)	به شبگیر برخاست آوای کوس
همه سینه و چشم‌مهاشان گهر (همان، ۷/ ۳۳۶)	تذروان زرین و طاووسِ زر
ز گوهر درفشان چو «چشمِ خروس» (همان، ۹۹/۹)	چهل مهد دیگر بُد از آبنوس

۴- در شاهنامه، سرخی چشمِ خروس مورد نظر نیست. در متون بعد از شاهنامه، تنها بیتی از گرشاسب نامه یافتیم که منظور از چشمِ خروس، صفا و روشنی و آراستگی است:

در چشمه‌ای همچو «چشمِ خروس» همه سرخ چون لشکر لعل پوش (اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۱۶۳)	یکی بیشه دیدند پاک آبنوس فراوان در او خیل ماهی به جوش
---	--

۵- روی، رخ و چهره تذرو، عقیقی و سرخ است:

گوزن سیاه چشم، پلنگ ستیزه کار (فرخی سیستانی، ۱۳۸۰: ۱۴۵)	«تذرو عقیق روی»، کلنگ سپید رخ
«همچو روی تذرو» و سینه باز (همان، ۲۰۱)	«بوستانی ز لاله» و سوسن
هوا شده همه چون دمّ باز و پرّ عقاب (مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۳۷/۱)	زمین شده همه چون چشمِ کبک و «روی تذرو»
به روی، «رنگ تذرو» است «لاله سیراب» (همان، ۵۶)	به بوی، نافه آهوست سنبل بویا
پشتم ز بس که خرم چون سینه عقاب (همان، ۶۳)	«چشم ز بس که گریم» همچون «رخ تذرو»
چو تیره شب را هم گونه غراب کنند (همان، ۱۷۲)	«رخم ز چشمم» «هم چهره تذرو» شود

در این جا نظر جاحظ که پیشتر به آن اشاره شد؛ یعنی سرخی چشم خروس و دیگر صفا و روشنی (←) و کاملاً تأیید می شود؛ اما به علت در هم آمیختن نام و مصادیق این دو پرنده، به این نکته توجه نشده است.

دور تا دور چشم تذرو حلقه‌ای سرخ رنگ است که در تصویر ذهنی شاعران، گاهی جزو چشم محسوب می شده و گاهی جزوی از چهره. تذرو حیوانی اهلی نیست و در زندگی معمول مردم آن روزگار، حضور نداشته است و به صورت تصادفی یا در هنگام شکار دیده می شده است و شاعران گاهی چشم و گاهی چهره‌اش را سرخ تصویر کرده‌اند.

۶- در دوره‌های بعد با فاصله گرفتن شاعران از تجربه‌های مستقیم طبیعت و از این سنت شعری، چشم خروس، بر چشم خروس معروف اطلاق شده و مظهر تنگی است:

شود به صورت «چشم خروس» حلقه درخ بود به هیأت منقار زاع، نوک سنان

(وحشی بافقی، ۱۳۴۲: ۲۵۳)

دشت کین از جوش جیش و جنبش یکران شود تگ چون «چشم خروس» و تیره چون پر عقاب

(قاتانی، ۱۳۳۶: ۵۴)^۷

ج: درهم آمیختگی مصداقها

شاعران فارسی زبان، گاهی تحت تأثیر تجربه مستقیم خود، رو، رخ و چهره تذرو را سرخ رنگ تصویر کرده‌اند و گاهی هم تحت تأثیر سنت‌های شعری چشم خروس آورده‌اند که سرخی منظور آنهاست و ترجمه عین الدیک عربی است.

توجه به این بیت منسوب به ابن‌یمین، بخوبی این نکته را معلوم می کند که شاعران این دو ترکیب را به صورت ثابت و تقلیدی از شعر شاعران فارسی زبان یا عرب پیش از خود گرفته‌اند و به هیچ روی متوجه نبوده‌اند که در این مورد، خروس و تذرو یکی است و چشم خروس و روی تذرو یک مصداق بیشتر ندارد.

در قـدح کن ز حلق بط خونی همچو روی تذرو و چشم خروس

(دهخدا، ۱۳۳۸، ج ۱۹، ذیل خروس)^۸

مسعود سعد، رو، چهره و رخ تذرو را چندین بار در سرخی توصیف کرده است که به نمونه‌های آن اشاره کردیم و چشم خروس هم به کار برده که تحت تأثیر عین الدیک عربی است. دوباره بیت‌های مسعود سعد را مرور می کنیم:

زمین شده همه چون چشم کبک و روی تذرو	هوا شده همه چون دم باز و پر عقاب
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۳۷/۱)	
به بوی نافه آهوست سنبیل بویا	به روی رنگ تذرو است لاله سیراب
(همان، ۵۶)	
چشمم ز بس که گریم همچون رخ تذرو	پشتم ز بس که خارم چون سینه عقاب
(همان، ۶۳)	
رخم ز چشمم هم چهره تذرو شود	چو تیره شب را هم گونه غراب کنند
(همان، ۱۷۲)	
تا ندهیم نبیدی چون دیده خروس	باشد به رنگ، روزم چون سینه غراب
(همان، ۱۳۶۴: ۹۶۰)	
بس شب که چو پر زاغ و انجم	تابنده از او چو دیده باز
چون «چشم خروس» باده‌ای بود	کردیم به نوش کردن آغاز
از دست بتی به چشم آهو	طاووس به حسن و کشی و ناز
	(←نوریان، ۱۳۸۶: ۴۱) ^۹

در لطایف الطوایف فخر الدین علی صفی، در ماجرای که صحبت از خروس معروف است، آمده: «دو چشم که در کاسه سر اوست به آن، فرشتگان را معاینه می‌یابد و معاشران شراب رنگین را به وی تشبیه می‌کنند و در صفت شراب لعل می‌گویند: شراب کعین الدیک» (صفی، ۱۳۳۶: ۳۴۲). بخش دوم این سخن، همانطور که گفته شد، ویژگی تذرو است که در فرهنگ فارسی و عربی با خروس معروف در هم آمیخته است.

در این بیت از خاقانی خروس و تذرو با هم خلط شده است:

گویی که خروس از می مخمور شب است ایرا	چشمش چو لب کبکان خونبار نمود آنک
	(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۹۸)

در شعر معروف سعدی:

لب بر لبی چو چشم خروس ابلهی بود	برداشتن، به گفتن بیهوده خروس (← ح)
	(سعدی شیرازی، ۱۳۶۷: ۴۶۷)

برخلاف نظر پاول هرن که می‌گوید: «در اشعار حماسی [کذا] چشم خروس تصویر تنگی است. مثلاً در این بیت سعدی که دهان تنگ معشوق به چشم خروس تشبیه شده است...» (هرن، ۱۳۵۶: ۶۱۶) تنگی

مورد نظر نیست؛ بلکه «لی چو چشم خروس» در سرخی (سرخی چشم خروس/ تذرو) و در مصرع دوم به قرینه بانگ، خروس سحری مورد نظر است و ظرافت شعر سعدی در استفاده از خروس، در دو مصداق آن، بهتر نمایان می‌شود.

د: چشم خروس (= تذرو) ایرانی است.

عین الدیک در شعر عرب معروف است: «عین الدیک: یضرب بها المثل فی الصفا، و یشبه بها الشراب الصافی کما قال الأخطل:

عِقَارِ کَعینِ الدِّیکِ صِرْفًا کَأَنَّهَا لُعَابُ جَرَادٍ فِی النَّفْلَةِ یَطِیرُ
[شرابی خالص چون چشم خروس، گویی که آب دهان ملخی است که در صحرا پرواز می‌کند].
و حَکَى الموصلی قال: سمعتنی أعرابیة و أنا أنشد:

و کَأْسٍ مُدَامٍ یَحْلِفُ الدِّیکُ أَنَّهَا لَدَى المَزَجِ مِنْ عَینِهِ أَصْفَى و أَنُورُ
(ثعالبی، ۱۹۶۵: ۴۷۳)

[جام شرابی که خروس سوگند یاد می‌کند که آن جام در هنگام درآمیختن شراب با آب از چشمش خالص‌تر و روشن‌تر است].

ثعالبی در ادامه بیت دوم آورده است: «فقلت یا أبا محمد، بلغنی أَنَّ الدِّیکَ من صالح طیورکم، و ما کان لیحلف بالله کاذبا (همان) که منظور از «صالح طیورکم» خروس است که راستگویی وی در شعر مسعود سعد نمود یافته است:

ما را به صبح مژده همی داد آن راستگو خروس مجرب
(مسعود سعد، ۱/ ۱۳۶۴: ۶۷)^{۱۰}

راستگویی خروس از عناصر ایرانی است و از همان آغاز، این در هم آمیختگی وجود داشته است که چشم خروس را همان چشم خروس معروف می‌دانسته‌اند و در فرهنگ عرب هم با الدیک، یکی دانسته شده است.

در شعر عرب دو نمونه در توصیف چشم خروس «الدیک = خروس» یافتیم که هیچ کدام به آن چه مورد نظر ماست، (آراستگی، صفا و سرخی) نزدیک نیست.

ابوالعلائی معری، شاعر نابینای عرب، شعری در توصیف (دیک = خروس) دارد. در این شعر که خطاب به خروس است، بیتی در توصیف چشم خروس آمده است:

وَعَيْنُكَ سَقَطُ مَا خَبَأَ عِنْدَ قِرَّةٍ لَمْعَةَ بَرْقٍ مَا لَهَا الدَّهْرَ شَائِمُ
(شکر، ۱۹۸۵: ۲ / ۱۰۸)

[چشم تو مانند جرقه‌ای در شب سردی است، (امید گرما به آن نیست) و چون درخشش رعد و برقی است که در روزگار امید باریدن آن نیست].

و شاعری اندلسی چشم خروس را این گونه توصیف می‌کند:

بِأَجْفَانٍ عَيْنِيهِ يَأْقُوتَتَانِ كَأَنَّ وَمِضْهُمَا جَمْرَتَانِ
(همان، ۱۱۱)

[دو یاقوت در پلک چشمان اوست. گویی که درخشش و برق چشمش مانند جرقه آتش است]. هیچ کدام از اینها نشان دهنده سرخی چشم و آراستگی آن نیست و با توصیف چشم خروس در شعر فارسی و حتی عین الدیک در شعر عرب کاملاً متفاوت است. و همان خروس معروف، مورد نظر است. (← ب، و، ز، ح).

زیستگاه طبیعی تذرو در قدیم، در کرانه‌های دریای سیاه در جنوب کوهستان قفقاز و از ماورای قفقاز از ابخاز تا گرجستان، جنوب ارمنستان، شمال شرقی جمهوری آذربایجان و احتمالاً در شمال غربی ایران است^{۱۱} و در مناطق غرب و جنوب غربی ایران یا بهتر بگوییم در نواحی که زبان و فرهنگ عرب روایی داشته است، نشانی از این پرنده نیست.

بشار بن برد در پاسخ اعرابی که موالی (ایرانیان) را خوار شمرده، قطعه شعری سروده است و در آن پستی و خواری آن اعرابی و زندگی حقیر و فقیرانه او را به رخس می‌کشد. در بیتی از آن شعر می‌گوید:

«و تَغْدُو لِلْقَنَافِذِ تَدْرِيبَهَا و لَمْ تَعْقِلِ بِدَرَّاجِ الدِّيَارِ

بامدادان به شکار خارپشت می‌روی و از شکار دراج آگه نی.» (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۲۴۵)^{۱۲}

دراج / خروس / تذرو، پرنده‌ای است، در محدوده جغرافیایی ایران آن روزگار که آن اعرابی از شکار آن آگاهی ندارد؛ چرا که آن را نمی‌شناسد. از آنجا که کلمه «تذرو» هم کلمه‌ای فارسی است که به صورت الدَّرَّاج و التَّدْرِج معرب شده است؛^{۱۳} به احتمال زیاد، ترکیب چشم خروس / تذرو، از فرهنگ و زبان فارسی به فرهنگ و زبان عرب راه یافته است.

نتیجه گیری

آراستگی، زیبایی، سرخی، صفا و روشنی که در متون فارسی و عربی درباره چشم خروس به کار رفته است، در چشم خروس معروف برجسته نیست و نمودی ندارد و کوشش برای تطبیق این ویژگیها با چشم خروس شناخته شده به تکلف می انجامد. در متون، خروس نام دو پرنده است: اول همان خروس مشهور و دیگر خروس دشتی یا تذرو که با نامهای خروس کوهی و کولی و خروس باغی هم مشهور است و چشمی زیبا دارد. از قرینه هایی که در متون یافتیم، چنین برمی آید که از همان ابتدای شعر فارسی به علت همانی این دو پرنده و از طرف دیگر همزیستی خروس با مردمان و دور بودن تذرو یا خروس دشتی از محیط زندگانی مردم آن روزگار، این ویژگی تذرو یا خروس دشتی با خروس معروف مطابقت کرده است. به نظر می رسد، چشم خروس از فرهنگ ایرانی به میان اعراب رفته، به صورت عین الدیک ترجمه شده باشد. از قرینه های تاریخی چنین برمی آید که زیستگاه طبیعی خروس دشتی یا تذرو در نواحی عرب زبان جنوب و غرب ایران نبوده است. همچنین تذرو کلمه ای فارسی است که به صورت دراج و تدرج معرب شده است.

پی نوشتها

۱- در تحفه حکیم مؤمن ۷۲ آمده چشم خروس اسم فارسی عین الدیک است و در ص ۱۸۸ آمده عین الدیک به فارسی چشم خروس نامند. دانه ایست سرخ و صیقلی و براق و مدور و مایل به پهنی. (انجو شیرازی، پاورقی، ص ۲۰۳)

۲- مدبری، محمود، شاعران بی دیوان. ناصر خسرو در یکی از قصیده هایش خروس معروف را توصیف کرده و حتی بیتی در توصیف چشم خروس دارد که با آنچه مورد نظر ماست، متفاوت است:

آن جنگی مرد شایگانی	معروف شده به پاسبانی
در گردنش از عقیق تعویذ	در سرش کلاه ارغوانی
بر روی نکوش چشم رنگین	چون بر گل زرد خون چکانی

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۳۴۲)

۳- بنداری، ص ۷.

۴- از دکتر حسن تاجبخش، استاد دانشگاه تهران سپاسگزاریم که از روی لطف و بزرگواری، نشانی این جمله را در چاپ عکسی ذخیره خوارزمشاهی یافتند.

۵- در شاهنامه و متون دیگر نمونه هایی می توان یافت که به جای کبک، تذرو آمده است:

به رخ چون بهار و به رفتن تذرو	به بالا به کردار آزاده سرو
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱/ ۱۵۵)	
میانش چو غرو و به رفتن تذرو	به رخ چون بهار و به بالا چو سرو
(همان، ۲۱۳/ ۱)	
خرامان شده سرو همچون تذرو	میانست چو غروست و بالا چو سرو
(همان، ۷/ ۳۵۳)	
خرامان چو زیر گل اندر تذرو	برفتند هر دو برابر ز سرو
(همان، ۸/ ۱۱۲)	

این در هم آمیختگی، توجه فرهنگ نویسان را به خود جلب کرده است. «تذرو به فتح اول و ثانی که ذال معجمه است به معنی خروس صحرائی و به دال مهمله نوشتن و خواندن به معنی کبک گفتن خطاست. از جهانگیری و فرهنگ حکیم نور الدین) و در سراج اللغات از فرهنگ قوسی نقل کرده که تذرو به ذال معجمه مرغی از جنس ماکیان و خروس که در بیشه استرآباد و مازندران بسیار باشد و به غایت خوشرنگ باشد و باز سراج الدین علیخان آرزو قول قوسی را پسند نموده نوشته که مرا اعتماد بر قوسیست که صاحب زبانست. رامپوری، غیاث اللغات، ص ۱۹۹، ذیل تذرو. همچنین ← اعلم، هوشنگ، «تذرو»، دانشنامه جهان اسلام، جلد ششم، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۷۶۶. (ستون دوم شماره ۲).

۶- ← مظفریان، ولی الله، فرهنگ نامهای گیاهان ایران، ص ۱۴، Adonis 225.

ENCYCLOPEDIA AMERICANA, FIRST PUBLISHED IN 1829; "PHEASANT'S EYE" p,718

۷- شفیی کدکنی شعری در توصیف خروس سروده و با زبانی فخیم و فاخر خروس معروف را توصیف کرده است؛ اما جالب است که ایشان، با شناخت گسترده‌ای که از فرهنگ و ادب ایرانی دارند، چشم این پرند را توصیف نکرده‌اند و به صورت ثابت و تقلیدی تحت تأثیر گذشتگان، قرار نگرفته‌اند. ← شفیی کدکنی، هزاره دوم آهوی کوهی، ص ۴۴۶ به بعد.

۸- این بیت را در دیوان‌های چاپی ابن یمین، نیافتیم.

۹- این بیتها در جنگ روضة الناظر و نزهة الخاطر عزالدین کاشانی (نسخه متعلق به کتابخانه دانشگاه استانبول، برگ ۱۲۵)، به مسعود سعد نسبت داده شده است و در دیوان‌های چاپی مسعود سعد، مصحح رشید یاسمی و نوریان، از دیوان مسعود نیامده است. (با سپاس از دوست ارجمند، مرتضی رشیدی آشجری)

۱۰- ← پور داود. فرهنگ ایران باستان، ص ۳۱۷.

۱۱- ← اعلم هوشنگ، «تذرو»، دانشنامه جهان اسلام، ص ۷۶۴، ذیل تذرو.

- ۱۲- برای چگونگی ماجرا ← ابی الفرج الصفهانی، الاغانی، ج ۳، ص ۶۱-۱۶۰.
- ۱۳- ← الجوالیقی، ابی منصور، المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، ص ۹۱؛ همچنین ← ادی شیر، الألفاظ الفارسیه المعربیه، صص ۳۴، ۶۱؛ مکنزی، دیوید نیل، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، صص ۱۴۴، ۲۱۷ tadar(w) تذرو؛ حسن دوست، محمد، فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی، ص ۳۳۱.

منابع

- ۱- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۵). **چالش میان فارسی و عربی سده‌های نخست**، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- ۲- ابی الفرج الإصفهانی. (۱۴۰۷-۱۹۸۶م). **الاغانی**، شرحه و کتب هوامشه الاستاد سمیر جابر، دارالفکر، الطبعة الاولى.
- ۳- اتابکی، پرویز. (۱۳۸۶). **واژه‌نامه شاهنامه**، تهران: فرزانه روز، چاپ دوم.
- ۴- ادی شیر. (۱۹۰۸). **الألفاظ الفارسیه المعربیه**، طبع فی المطبعة الکاثولیکیه للاباء الیسوعیین، بیروت.
- ۵- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۱۷). **گرشاسب‌نامه**، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتابفروشی و چاپخانه بروخیم.
- ۶- اعلم، هوشنگ. (۱۳۸۰). «تذرو»، دانشنامه جهان اسلام، جلد ششم.
- ۷- انجو شیرازی، میرجمال الدین حسین بن فخر الدین حسن. (۱۳۵۱). **فرهنگ جهانگیری**، ویراسته رحیم غفیفی، انتشارات دانشگاه مشهد.
- ۸- انوری، علی بن محمد. (۱۳۷۲). **دیوان**، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۹- انوری، حسن. (۱۳۸۲). **فرهنگ بزرگ سخن**، انتشارات سخن، چاپ دوم.
- ۱۰- بنداری، فتح بن علی. (۱۹۷۰). **الشاهنامه نظمها بالفارسیه ابوالقاسم الفردوسی**، قارنها بالاصل الفارسی اکمل ترجمتها فی مواضع و صححها و علّق علی و قدم لها، عبدالوهاب عزّام، طهران.
- ۱۱- پادشاه، محمد. (۱۳۳۶). **فرهنگ آندراج**، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، انتشارات کتابخانه خیام.
- ۱۲- **پرندگان ایران**. (۱۳۶۲). سازمان حفاظت محیط زیست، چاپ دوم.
- ۱۳- پورداد، ابراهیم. (۱۳۸۰). **فرهنگ ایران باستان**، انتشارات اساطیر، چاپ اول.

- ۱۴- تبریزی، محمد حسین بن خلف. (۱۳۵۷). **برهان قاطع**، به اهتمام محمد معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۱۵- الثعالبی النیسابوری، أبی منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. (۱۳۸۴). **ه. ۱۹۶۵م). ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالنهضة مصر.
- ۱۶- جاحظ، (بیروت ۱۴۱۲ ه. ۱۹۹۲ م). **الحيوان**، شرح و تحقیق یحیی الشامی منشورات دار و مكتبة الهلال.
- ۱۷- جرجانی، سید اسماعیل. (۱۳۵۵). **ذخیره خوارزمشاهی**، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۸- جوالیقی، ابی منصور. (۱۳۶۱). **المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم**، بتحقیق و شرح احمد محمد شاکر، القاهرة، دارالکتب المصریه.
- ۱۹- حسن دوست، محمد. (۱۳۸۳). **فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی**، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۲۰- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار. (۱۳۷۳). **دیوان**، انتشارات زوار، چاپ چهارم.
- ۲۱- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۰). **یادداشت‌های شاهنامه براساس طبع انتقادی شاهنامه فردوسی**، نیویورک: بنیاد میراث ایران.
- ۲۲- خواجه کرمانی. (۱۳۶۹). **دیوان اشعار**، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، پازنگ، چاپ اول.
- ۲۳- دمیری، کمال الدین محمد بن موسی. (۱۳۶۴). **حیاة الحیوان الکبری**، و یلیه عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات للإمام العالم زکریا بن محمد بن محمود القزوینی، قم: منشورات الرضی.
- ۲۴- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۵۲). **امثال و حکم**، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۵- _____ (۱۳۳۸). **لغتنامه دهخدا**، زیر نظر محمد معین، تهران: انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- ۲۶- ذاکر الحسینی، محسن. (۱۳۷۷). «کشتی عروس»، نامه فرهنگستان، سال چهارم، شماره سوم، پاییز، تاریخ انتشار مردادماه ۱۳۷۹، شماره مسلسل ۱۵، ص ۳۲ - ۳۶.

- ۲۷- رامپوری، غیاث الدین محمد بن جلال بن شرف الدین. (۱۳۶۳). **غیاث اللغات**، به کوشش منصور ثروت، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
- ۲۸- سعدی شیرازی. (۱۳۶۷). **دیوان غزلیات**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات سعدی، چاپ دوم.
- ۲۹- _____ (۱۳۶۹). **گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی**، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
- ۳۰- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۸). **هزاره دوم آهوی کوهی**، سخن، چاپ دوم.
- ۳۱- شکر، هادی. (۱۴۰۵-۱۹۸۵م). **الحيوان فی الادب العربی**، مکتبه النهضة العربیه / عالم الكتب، الطبعة الاولى.
- ۳۲- شهرمدان بن ابی الخیر، (۱۳۶۲). **نزهت نامه علایی**، به تصحیح فرهنگ جهانپور، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۳۳- صفی، فخرالدین علی. (۱۳۷۸). **لطایف الطوائف**، به اهتمام احمد گلچین معانی، انتشارات اقبال، چاپ هشتم.
- ۳۴- طوسی، محمد بن محمود بن احمد. (۱۳۴۵). **عجایب المخلوقات**، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۵- ظلّ السلطان، مسعود میرزا. (۱۳۶۲). **تاریخ مسعودی**، انتشارات یساولی.
- ۳۶- عبداللهی، منیره. (۱۳۸۱). **فرهنگ نامه جانوران در ادب فارسی**، تهران: انتشارات پژوهنده.
- ۳۷- عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۴). **منطق الطیر**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، ویرایش دوم.
- ۳۸- عفیفی، رحیم. (۱۳۷۶). **فرهنگنامه شعری**، انتشارات سروش، چاپ دوم.
- ۳۹- عقیلی خراسانی. (۱۳۷۱). **مخزن الادویه**، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم.
- ۴۰- فرخی سیستانی. (۱۳۸۰). **دیوان**، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، چاپ ششم.
- ۴۱- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). **شاهنامه فردوسی** (براساس چاپ مسکو) به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، دفتر نشر داد.

- ۴۲- _____ (۱۳۷۵). **شاهنامه** (از دستنویس موزه فلورانس) گزارش ابیات و واژگان دشوار، به قلم عزیز الله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴۳- _____ (۱۳۸۰). **شاهنامه فردوسی**، مهری بهفر، هیرمند، تهران.
- ۴۴- _____ (۱۳۸۵). **شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی**، تصحیح و توضیح واژه‌ها و معنای ابیات کاظم برگ نیسی، شرکت انتشاراتی فکر روز.
- ۴۵- قآنی شیرازی. (۱۳۳۶). **دیوان**، با تصحیح و مقدمه به قلم محمد جعفر محبوب، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.
- ۴۶- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۷۹). **نامه باستان**، ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ اول.
- ۴۷- کشاجم، ابی الفتح محمود بن حسن الکاتب. (بی تا). **المصاید و المطارد**، حقه و علق علیه، محمد اسعد طلس، بغداد: مطبعة دارالمعرفه.
- ۴۸- مسعود سعد. (۱۳۶۴). **دیوان**، به اهتمام مهدی نوریان، اصفهان: انتشارات کمال، چاپ اول.
- ۴۹- مظفریان، ولی الله. (۱۳۷۵). **فرهنگ نامهای گیاهان ایران**، فرهنگ معاصر.
- ۵۰- معین، محمد. (۱۳۷۵). **فرهنگ فارسی**، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۵۱- مهاجرانی، عطاء الله. (۱۳۷۲). **حماسه فردوسی**، انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
- ۵۲- مکنزی، دیوید نیل. (۱۳۷۹). **فرهنگ کوچک زبان پهلوی**، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- ۵۳- ناصر خسرو. (۱۳۶۸). **دیوان**، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- ۵۴- ناظم الاطبا. (۱۳۴۳). **فرهنگ نفیسی**، کتابفروشی خیام.
- ۵۵- نوریان، مهدی و... (۱۳۸۶). «باغ نظر و رامش دل»، گوهرگویا، سال اول، شماره سوم، ص ۳۷-۶۱.
- ۵۶- نوشین، عبدالحسین. (۱۳۸۵). **واژه نامک**، انتشارات معین، چاپ اول.
- ۵۷- وحشی بافقی. (۱۳۴۲). **کلیات دیوان**، با مقدمه استاد سعید نفیسی، حواشی از م. درویش، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان.

۵۸- وراوینی، سعدالدین. (۱۳۷۶). *مرزبان نامه*، با مقابله و تصحیح و تحشیۀ محمد روشن، انتشارات اساطیر، چاپ سوم.

۵۹- هرن، پاول- هوبشمان، هاینریش. (۱۳۵۶). *اساس اشتقاق فارسی*، ترجمه و تنظیم از جلال خالقی مطلق، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

60. *ENCYCLOPEDIA AMERICANA*, FIRST PUBLISHED IN 1829; "PHEASANT 'S EYE p,718. "



برگرفته از کتاب پرندگان ایران